

سطور زیر از نوبسنده ایست هوا
خواه تجدد و پیشگام در شعر نو که نقش بر
جسته نیما را در شعر معاصر فارسی انکار
کرده است. او نام خود را افشاء نمیکند
اما «طبیعی است فروغ برای نهفتن نیست
و هیچ قدرتی نمیتواند سد راه حقیقت گردد»
«اندیشه و هنر»

مرحوم نیما یوشیج چه کاره بود؟

ما ایرانیها يك عادت خوبی داریم و آن اینست که وقتی کسی مرد
برایش رحمت میفرستیم خدا نیما یوشیج را حقیقتاً رحمت کند! اما يك عادت
بدی هم داریم و آن اینست که تا کسی مرد فوراً امامزاده اش میکنیم،
استغفرالاه، نزدیک بود بگویم دکانش میسازیم. این کار خوبی نیست، مرده
که مرده!

ایرانی درهمه جای دنیا معروف بزیر کی است، پس چرا ما اینجوری
هستیم؟! عوض انتقاد ادبی دقیق و عمیق درباره آثار يك دانشمند یا يك هنرمند
بیجهت یکی را بیاد فحش و دیگری را بعرش اعلی می‌رسانیمش: این یکی
هم کار خوبی نیست. و بهمین دلیل است که در ادبیات فارسی جای نقد ادبی
خالی است، چه میشود کرد؟؟ امیدوارم مجله اندیشه و هنر که نماینده هنر
نوین ماست در این باره روش صحیحی پیش گیرد.

حالا بزویم سر اصل مطلب. میخواهیم بدانیم مرحوم نیما یوشیج چه
کاره بوده. شاعر بوده یا نبوده. اگر شاعر بوده شاعر خوبی بوده یا شاعر
بدی. اگر شاعر خوبی بوده. شاعر بزرگی یا شاعر کوچکی. سر کرباس
بوده یا ته کرباس. تمیز این امور کار دشواری نیست بشرط اینکه شلوغ
نکنیم!

مرحوم نیما یوشیج سه دسته آثار دارد:
اول يك گونی سر بسته ایست که عکسش را توی مجلات انداخته اند.

زحمت باز کردن این بسته را بهشت تحریریه مجله اندیشه و هنر و امیدگزاریم لطفاً تادیر نشده سرگونی را باز کنند و ببینند که توی آن ورقهای زرناب نهفته است که باید مثقال مثقال خریدش یا کاغذ سیاه که باید من من فروخت. دوم قصاید و غزلیات و قطعات و رباعیات اوست که متفرقه چاپ شده اند. اینها دارای ارزشی نیستند. چه ارزشی میتوانند داشته باشند اینگونه آثار او در برابر آثار همانند ادیب الممالک و ملک الشعراى بهار و ایرج و عشقی؟!

سوم يك کتاب کلیات منظومی است که از او چاپ شده. این کلیات یا شبه کلیات بدلیل نامه ای که خود او در سر آغاز آن نوشته است محققاً با اجازه و تحت نظر خودش انتشار یافته. در اول این کتاب بعنوان شاهکار شاعر منظومه‌ای بنام «افسانه» درج گردیده است که اینطور شروع میشود:

در شب تیره دیوانه‌ای کاو
دل برنگی گریزان سپرده
در دره‌ی سرد و خلوت نشسته
همجو ساقه‌ی گیاهی فسرده

میکند داستانی غم آور
فاعلاتن فعولن فعولن

تا انجام افسانه بهمین کیفیت است. همین بحراست همین سخته‌ها. وزنش یکی از اقسام بحر نامطبوع است که از زمان رودکی تا بامروز در تمام دیوانهای شعر فارسی پراکنده میباشد. اینکه از وزن قافیه‌راهم که ملاحظه میفرمائید قرص و قشنگ سر جای خودش نشسته. اینهم که از قافیه. فرم شعر نیز یکی از فرمهایی است که از اول مشروطه با کمی تفاوت رایج بوده، از نسیم شمال و ناهید گرفته تا ادیب الممالک و عشقی. اینهم که از فرم سوژه افسانه نمیگوئیم مبتدل ولی سوژه ایست متداول. اینهم که از سوژه. حالا همین افسانه را مقایسه کنید با «ایده آل» عشقی و قضاوت نمائید کدامیک مفهوم‌تر و مطبوع‌تر است. اینهم که از لحاظ قوه ادای مقصود. اما این ادعا که عشقی ایده آل را تحت نفوذ افسانه سروده جدا قابل تردید است. زیرا که خود عشقی در مقدمه همین ایده آل خود را با آب و تاب فراوان مبتکر آن معرفی مینماید. آیاممکن نیست در واقع بعکس باشد یعنی نیما فکر عشقی را قاپیده باشد؟! چه باشد و چه نباشد از لحاظ فرم چیز مهمی نیست، گفت و گوی میان دو یا چند

نفر است که همیشه بوده .

باور کنید من که دانشجو بودم تا چند سال پیش اسمی از افسانه بگوشم نرسیده بود. شهرتی نداشت . اصلا خود نیما هم شهرتی نداشت . شاید در انجمن های ادبی او را میشناختند اما بیرون شهرتی نداشت . فقط وقتیکه در مجله موسیقی چیز نوشت با آثار او آشنا شدم . اشعاریکه در آن مجله درج میکرد همه بهمان سبک قدیم بود و همان اوزان و قوافی سال ۱۳۱۸ بود . من دانشجو بودم و چیزیکه آنروزها باعث تعجب من گردید این بود که وقتی شاهین تندر کیا منتشر شد و آن هو و جنجال را راه انداخت و قالب قافیه شعر را درهم شکست ، چند روز بعدش دیدم مرحوم نیما در مجله موسیقی این شعر شکسته را نوشته :

غراب :-

وقت غروب گز بر کهسار آفتاب
بارنگهای زرد غمش هست در حجاب
تنها نشسته بر سر ساحل یکی غراب
وز دور آبها
همرنگ آسمان شده اندو یکی بلوط
زرد از خزان

از همان تاریخ بود که مرحوم نیما یوشیج سبک قدیم خود را ول کرد و سبک «شاهین» را قاپید و بعد از آن مصراعهایش را هی درازتر و کوتاه تر نمود تا اینکه در ۱۳۳۵ باینجا رسید :

رتال جامع علمن البختین

از درون پنجره ی همسایه من باز ناپیدای دیوار شکسته ی خانه من از کجایا از چه کس دیری است

از این دورترها هم رفت ، بگذریم ! اینها چیزهایی است که ماهمه دیده ایم و شرط انصاف نیست که از ذکر آنها خودداری نمائیم . خلاصه اینکه افسانه نیما دنباله همان سبک عروضی قدیم بود و هست و با کمی چنین و چنان کردن آن سبک قدیم نمیتوانست کاری از پیش ببرد و مدت بیست سال در فراموشی افتاد . بیاد دارم همان وقتها که دانشجو بودم نمیدانم کجا این مضمون را بقلم آقای دشتی خواندم ، نوشته بود درست نوشته بود که شعر فارسی تا با امروز نتوانسته است یک پا از خط و خیط قدیمی پایش را بیرون بگذارد.

يك نکته خوشمزه در این کتاب کلیات مرحوم نیما یوشیج اینست که بعضی از تقریظ‌هایی که برای «شاهین» نوشته شده بحساب خودش گذاشته است مثلاً قسمتی که از مقدمه «خار» نقل مینماید! باری بگذریم کتاب فقیری است!

آنچه دربارهٔ افسانه گفته شد کم و بیش در بارهٔ «قصه رنگ پریده» و «خانوادهٔ سرباز» و غیره نیز صادق است.

اما از اشعار بلند و کوتاه یا باصطلاح آثار نو مرحوم نیما یوشیج همچنانکه اشاره رفت چونکه این آثار بعد از نشر «شاهین» بوجود آمده و منتشر شده است دارای اصالت و ابتکاری نمیباشد. بعلاوه در اینگونه اشعارش که باز رعایت اوزان عروضی در آنها شده مرحوم نیما بقدری علاقه بترتیب الفاظ نشان داده که معنی در آنمیان گم گشته است بطوریکه مفهوم و معنای درستی از آنها استنباط نمیشود، گذشته از اینکه آهنگ همین ردیف الفاظ نیز خوب از آب در نیامده!

بطور کلی اگر از استثنا بگذریم میتوان دربارهٔ مرحوم نیما و آثارش چنین گفت که فکرش عمق ندارد، لفظش رسا و ساده نیست، معنایش تعقید دارد و نامفهوم میباشد و از همه اینها بالاتر اینکه کلامش بیروح است و در خواننده ایجاد احساس و هیجانی نمیکند. نتوانسته است قصاید خوبی مانند بهار بسازد نه قطعات لطیفی مانند ایرج، نه مسمطات گرمی مانند عشقی و نه شعرهای تازه و باطراوتی مانند بعضی شاعران نوپرداز، رویهمرفته چیزی نیست. ولی از حق نباید گذشت آدم مردم داری بوده. رویهمرفته بعقیده بنده مرحوم نیما یوشیج را آخرین نقطهٔ خط قدیم شمردن اولی است تا نخستین گام راه نو! باز هم خدا نیما یوشیج را حقیقتاً رحمت کند!

پایان